

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا رحمت کند اینها را که آمدند یک
مقداری اندکی ما را به اعتبارها و اعتباریات و حقایق
آشنا کردند اگر اینها نبودند معلوم نبود ما کجا بودیم
کامپیوتر را بالای منبر می بردیم و مردم را با کامپیوتر
ارشاد می فرمودیم آمدند به ما گفتند همه اینها کشک
است همه اینها اعتبارات و دنیا است یک روز نشسته
بودم پشت میزم در مشهد داشتم می نوشتم زمان
مرحوم آقا بود داشتم چیز می نوشتم مطالعه می کردم
چون همه مطالعاتم را روی زمین می کنم برای نوشتن
هم روی زمین می نشینم از این میزهای چیز دارم که
می نشینم روی زمین گاهی اوقات احساس می کنم که
شاید برای کمرم خوب نباشد چون یک قدری
خمیدگی دارد می آیم پشت میز آن موقع رفتم روی
میز مطالعه می کردم و می نوشتم خدا رحمت کند
مرحوم آقا یک مرتبه در زدند و در زدند و این بچه ها
رفتند در را باز کردند و آمدند تو و اول آمدند در

همان قسمت کتابخانه ما آمدند یک نگاهی کردند و
خب به به و اینها کردند و یکدفعه رسیدند به این میز
و گفتند که پشت میز مطالعه می کنید و می نویسید
گفتم که بله برای خستگی هست گفتند خب اگر
برای خستگی باشد اشکال ندارد و الا برکت در
نشستن است این عبارت از ایشان است برکت در
نشستن است این جمله را اگر ما بگوییم خیلی ها
می خندند ای بابا این شیخها مال هزار سال پیش
است میز دیگر این حرفها را ندارد بابا از این چیزها
ولی آن کسی که یک سر کی کشیده نسبت به کیفیت
مسائل و مطالب و میزان اتقان و روحانیت و نورانیت
آن می فهمد فرق بین دو نحوه تألیفی که بالای میز و
پایین میز انجام شده آن می تواند تشخیص بدهد شما
وقتی که روی صندلی و مبل نشستید حالت
نشستتان و حالت صحبت کردنتان با آن وقتی که
روی زمین نشستید فرق می کند تفاوت دارد این
است عرض کردم خیلی ها نمی فهمند بابا این حرفها
و این مسائل چیست ما برای آنها که نمی گوییم یا آنها
هم بروند امتحان کنند تجربه کنند آنها هم بالاخره

مسئله این طور نیست حال و هوای نشستن بر روی
میز اثنی من العید و احب جلسه العید بعضی‌ها
می‌آمدند روی سنگی می‌نشستند چیزی باشد بلند
باشد با دیگران فرق داشته باشد پیغمبر می‌آمدند
می‌رفتند روی زمین می‌نشستند و می‌فرمودند که من
این طور هستم آن ارتباطی که بین انسان و بین کل
نظام هست در کیفیت تعامل و کیفیت تصرفات آن
اقتضا می‌کند که انسان از آن مسیری که این جنبه
عقولیت را در او تقویت می‌کند خارج نشود بله یک
وقتی شخص مریض است بله بایستی که به طوری
که خود ایشان هم نوشتنی‌هایشان را پشت میز
می‌نوشتند زیرا که دیسک گرفته بودند یا این که خب
همین صندلی و اینها برای سالمندان کسانی که
بیماری دارند آرتروز دارند چیز دارند خب این‌ها
بلند شدن فشار می‌آورد اینها را قبول داریم اما این که
به عنوان یک سنت می‌گذاریم که شویم بعدا نشویم
نه بابا شما کارتتان را بکن راهت را برو غذای مناسب
بخور نمی‌شوی و این طور هم نیست که حالا کسی
که روی صندلی بنشیند تا آخر عمر نشود نه آنها هم

این طوری نیست علی کل حال آن چه را که انسان در این گونه تصرفات از دست می‌دهد بیش از آن مقداری است که به دست می‌آورد و بعدهم بیان کردند و روشن کردند که اگر می‌خواهید این است وضع اگر هم نمی‌خواهید نخواهید جور دیگر هست تضمین نیست که حتما فرض بکنید که حالا بخواهد چیز کند مقام عزت و رفعت او به کبریائیت و به مرتبه‌ای است که هزار هزار ولی باید التماس کند تا این که در آن جا سرسوزنی راه به او بدهد آن وقت حالا ما که به اندازه بله ذره‌ای در این ارض و سماء به حساب نمی‌آییم برای خدا ناز می‌کنیم آن جورش را می‌خواهیم این جورش را می‌خواهیم ما دین این جوری می‌خواهیم دین آن جوری می‌خواهیم برو پی کارت اصلا کسی به تو نگاه نمی‌کند که حالا بگویی ما این جوری می‌خواهیم آن جوری می‌خواهیم.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

راجع به علم عنایی حق

صحبت در مثل افلاطونی یا مثل نوریه الهیه
در این قضیه بود که افراد و فلاسفه حکمای سابق و
همین طور حتی بسیاری از متأخرین نظرشان در علم
عنائی حق نظر نظر اجمال بود و آن جنبه صوریه
حقایق خارجی در واقع بین آن صورت و بین آن
حقیقت افتراق قائل می شدند و آن حقایق و تعینات
خارجی را به او اسم حقیقت و واقعیت و نفس الامر
می دادند و عالم شهادت و بروز و ظهور می دادند ولی
نسبت به نفس صورت حاکی از این تعین جنبه علمی
و جنبه عنائی و جنبه غیبی می دادند و جنبه اجمال و
ابهام این تعبیری که بین این دو نشئه یکی نشئه
علمی و دیگری نشئه شهودی در بین فلاسفه و حکما
رایج و دارج بود این مسئله را برای انسان به شبهه
می انداخت و می اندازد که پس فاصله ای بین این
مسائل و صور علمیه و بین این حقایق خارجی وجود
دارد نفس می آمد و برای این دو مرتبه یک دیواری و
حائلی قائل بود یک طرف این دیوار فقط نقوش
بودند و صور و طرف دیگر این دیوار اعیان بودند و
مظاهر بعد بین این دو می خواست اتصال و ارتباط

برقرار کند چطور این صور از عالم اعیان از عالم حقیقت علمیه تبدیل به حقیقت شهودیه و حقیقت تعیینیه و تکونیه خارجیه می‌شوند لذا دیگر این جا باب این مسائل پیش می‌آید ربط حادث به قدیم پیش می‌آید مسئله تجرد و عدم تجرد تعینات پیش می‌آید مسئله کیفیت تصور زمان پیش می‌آید حدوث زمانی را چگونه باید تصور کرد و امثال ذلک کیفیت ربط حادث ذاتی با قدیم ذاتی این کیفیت ربط که معرکه آراء است و ان‌شاءالله در فصل خودش ما راجع به این مسئله صحبت می‌کنیم گرچه در این جا هم باید به این نکته پرداخت و مرحوم آخوند در این فصل به این قضیه نمی‌پردازند مگر در بعضی عبارات به نحو موجز در این مسئله خب اشکالاتی است که طبعا پیش می‌آید و به نظر می‌رسد که نتوانستند افراد و بزرگان از کیفیت تبیین و توضیح این مسئله آن طوری که باید و شاید از عهده بریبایند و همین طور این قضیه به صورت عباراتی که در آن یک نوع شک و تردید وجود دارد مطرح می‌شود و در کتبی که متعهد این قضیه هستند این نکته را ما مشاهده

می‌کنیم و از اختلافی که در کیفیت تعبیر هست به
عدم وضوح این مسئله در نفس خود این مولف ما
پی می‌بریم آن مطلبی که به در آن قضیه شک و
شبهه‌ای وجود ندارد این است که علی کل حال از
آن جایی که حقیقت ذات دارای اسم علیم است و
مسئله علم از اسامی و لوازم لاینفک ذات است ذات
نسبت به آثار خود قدم علمی دارد حالا ما کاری فعلا
به آن حقایق خارجی نداریم آن حقایق خارجی ازلا
بوده است و تحقق داشته است یا این که نه آنها بعدا
این پیدا شده بعدا این به واسطه وجود این واقعیتی
به نام زمان متدرج الحصول بوده ولی نسبت به آن
اصل صورت علمیه شکی نیست این که حالا نیازی
به این مسئله ندارد که ذات نسبت به این جلسه‌ای که
ما الان در این جا در روز سه شنبه ساعت ۹ ساعت
۸ اینها در این جا حضور داریم این ذات ازلا نسبت
به تحقق خارجی این جلسه این عالمی بوده اگر عالم
نباشد مسائلی پیش می‌آید آن وقت مسئله جنبه نیاز
و احتیاج و فقر و جهل پیش می‌آید و در آن جا جنبه
دیگر ورود ماهیت است در مرتبه فعلیت به استعداد

است برای تبدل استعداد به فعلیت نیاز و علت است و مسائل و تبعات توالی فاسدی که مترتب بر این مسئله خواهد شد اماء ذاتی و واجب الوجودی از بین می‌رود عرض می‌شود که همان مبدأیت و منشأیت خلق آنها همه دستخوش بطلان قرار می‌گیرد و هلم جرا پس بنابراین در این که این صورت این مجلس این را من دارم به این نحوه توضیح می‌دهم برای این که همان حقیقت خارجی را کاملا ملموس کنم این صورت این مجلس قبل از تحققش در علم عنا حق موجود است حالا ما نمی‌گوییم سابقا موجود است یا این که نه قبل از تحقق ما به این تعبیر می‌آوریم یعنی قبل از فرض کنید که فرض کنید که روز سه شنبه است دیروز که ما در این جا آمدیم ما اطلاع نداشتیم که این هیئت ترکیبی این مجلس به همین کیفیت خواهد بود یا در روز سه شنبه تغییر می‌کند آیا افراد و دوستانی در روز سه شنبه اضافه خواهند شد یا نه یا بعضی از افراد نمی‌آیند یا بعد جای آنها در این هیئت ترکیبیه و وضع تغییر پیدا کرد دیرزو فرد آن جا نشسته حالا امروز این جا می‌نشیند دیروز

فرض کنید که در کنارش فلان شخص بود امروز در کنارش شخص دیگری است ما هیچ گونه اطلاعی از این هیئت ترکیبیه بحث در روز سه شنبه نداشتیم و لکن در علم عنائی حق همین موقعیت و وضعیت وجود داشته است یعنی آن وجود وجود علمی داشته در این قضیه شکی نیست صحبت در این است که این حضور علمی کی بوده این چه زمانی بوده و آیا مشمول زمان بوده یا نه اصلا مافوق زمان وقتی که ما قائل به مجرد ذات بشویم طبعاً این حقیقت ذاتیه مافوق زمان خواهد بود پس وعائی را باید در نظر بگیریم که در آن وعاء این صور علمیه محقق بودند ولی خود آن حقیقت تعینیه و عینیه خارجیه محقق نبوده چون این حقیقت عینیه مربوط به زمان است باید زمان بر این حقایق عینیه بگذرد تا این که صورت یک همچنین جلسه‌ای پیدا بشود دیروز ما نمی‌توانستیم جلسه روز سه شنبه را در خارج محقق کنیم چون دیروز دوشنبه بود وقتی که دیروز دوشنبه است چطور می‌شود که سه شنبه را در بطن دوشنبه قرار بدهید چون فرض بر این است که دوشنبه مقدم

بر سه شنبه باشد خدا هم نمی تواند یک همچنین کاری بکند شما وقتی که می خواهید بگویید دو و بعد از دو سه یعنی دو در یک مرتبه ای است که سه را نمی پذیرد و سه در مرتبه ای است که دو را نمی پذیرد همین طور است دیگر یعنی شما اگر یک مرتبه دو تصور کنید یعنی در آن مرتبه نه یک وجود دارد و نه سه وجود دارد و وقتی مرتبه سه را تصور می کنید مترتب بر این است که قبل از او دو بوده و الا شما یک دفعه فرض کنید که دستتان را بیاورید در این جا بگویید این مرتبه سه است خب دوی آن کجاست یکش کجاست باید بگویید که آقا تا این مرتبه را یک اعتبارا اعلام می کنم از این مرتبه تا این جا دو و از این جا بسیار خب در این جا شما سه مرتبه را لحاظ کردید ولی یکدفعه بگویید این سه است خب دو ست یا این که بگویید یکدفعه این یک است دوی این را چگونه می شود تصور کرد یک را هم یابد در جایی بگویید که تصور دو بشود.

تلمیذ: این لازمه اش اصالت دادن به زمان و

مکان است

استاد: نه اصالت دادن نیست

تلمیذ: وقتی که متفرع باشد بر اینکه یک شیء

تحققش در زمان باشد باید خود زمان قبل از این

باشد تا در این ظرف تحقق پیدا کند

استاد: نه خود زمان را یک مسئله‌ای است که

آن را ما همان طوری که عرض کردیم حالا البته خود

ایشان هم می‌آیند می‌گویند در بحث زمان و اینها

می‌آید که خود زمان و مکان این روی آن مبنای ما

یک امر اعتباری است یعنی دو اعتباری است که روی

آن اعتبار ریشه‌اش یک ریشه حقیقی است منتهی

حکمی را که عقل بر آن اصل و بر آن مبدأ می‌کند

می‌شود آن حکم می‌شود حکم اعتباری فرض کنید

که در مسئله زمان حالا مسئله مکان یک قدری باز

مسئله پیچیده تر است در مسئله زمان ما چه گفتیم

زمان چه حقیقی دارد آیا زمان بهمکان ساعت و

عقربه ساعت است که به یک حرکت کوانتومی از این

دوازده شروع می‌کند همین طور به گشتن و هیچ

فاصله‌ای بین آنها نیست یعنی یک درجه‌ای که

می‌خواهد در همان درجه ثبوت ندارد در همان

درجه حرکت دارد. یعنی در نفس زمان و در هر مرتبه‌ای شما ثبات و استقرار نمی‌توانید تصور کنید استقرار متناقض با زمان است در جایی که استقرار است مثل همین که فرض کنید که تعریفی کردند بعضی از متکلمین قدیم برای حرکت بطئیه گفتند که کثرت سکناات در آن حرکت اصلا مفهوم و معنای سکون با حرکت جور در نمی‌آورد مثل این که فرض کنید که شما آب قلیل و کثیر را با هم بگویید به وجود خشک بودن و جفیت در این ماء و عدم وجود آن در آب کثیر خب این اصلا چه جور با هم آب که یک مایع سیلان و رطوبت است خب رطوبت با جفاف منافات دارد چطور می‌شود این دو تا را در کنار هم قرار داد حتی اگر یک قطره هم باشد این رطوبت بر این مانع و متناوب با خشکی است خشکی یک مفهومی که طارد میعان و رطوبت است و رطوبت یک مفهومی است که طارد خشکی و جفاف است و این دو در کنار هم قرار نمی‌گیرند پس بنابراین زمان عبارت است از یک حقیقت و واقعیت سیالی است که آن واقعیت سیال وجود هر آن فرضی نه آن

خارجی چون ما آن خارجی نداریم هر آن خارجی را که شما تصور کنید آن آن خودش مشمول حرکت است و هیچ گاه شما آنی را در زمان پیدا نمی کنید در این مدت ۲۴ ساعت که فلان آنش ساکن باشد نه خود او هم مشمول است اگر ساکن باشد به معنای قطع این ماهیت زمانیه است قطع متأخر از متقدم این به یک نحوه مستمر که الان وجود دارد این از کجا نشأت می گیرد آن چه را که ما الان مشاهده می کنیم که یک عقربه ای است از ساعت ۱۲ حرکت می کند و می آید و می رود و دوباره به دوازده ختم می شود و یک دقیقه را تشکیل می دهد قطعاً در ذهن ما و در نفس ما این واقعیت را به وجود می آورد که یک واقعیتی هست به نام زمان که ما این واقعیت و حقیقت را احساس می کنیم که گذشت علاوه بر اصل حقایق خارجی گذشته هم در این جا هست یعنی هم این واقعیت وجود دارد این لیوان آبی که در دست من است به این زمان نمی گویند به این می گویند لیوان و به آب درون آن هم می گویند آب هم واقعیتی را به نام لیوان و آب داریم و همین طور

یک واقعیت به نام زمان داریم می‌گوییم یک دقیقه این لیوان در دست من بوده است خود لیوان در دست من یک مطلب است یک دقیقه بودنش مطلب دیگری است و این دو با همدیگر متفاوت است و لذا بر آن ما حساب می‌کنیم مسائلمان را بر آن مترتب می‌کنیم معاملاتمان را بر این قضیه ما می‌گذاریم آقا این پولی که می‌خواهی مدت دار است یا نه می‌گویی آقا اصلاً زمان .. این حرفها اعتباری است برو پی کارت می‌گویی بابا خیلی خب می‌روم پی کارم زمان اعتباری است پول که اعتباری نیست پول را خوردی بابا مرتیکه برمی‌داری می‌روی می‌گویی وقتی که پول هم در بستر زمان است او هم اعتباری می‌شود پس بنابراین بکش بالا برو بابا هر چه گرفتی ولی نه موقعی که ت و می‌گیری موقعی که از تو می‌گیرند همه چیز حقیقت پیدا می‌کند چنان حقایقی پیدا می‌کند شد سکندر ولی وقتی که تو از مردم می‌گیری نه هم زمانش می‌شود اعتباری هم پولش می‌شود اعتباری هر چه که در بستر زمان است مگر نخواندید اینها را بلند شوید بروید پی کارت‌ان دیگر این زمان

یک واقعیتی است که شما این را ادراک می‌کنید صحبت و عرض بنده این است که در کجای این مسئله زمان نهفته است یعنی وقتی که شما ماهیت این لیوان را نگاه می‌کنید در آن ماهیت لیوان کائوچو بودن به اضافه زمان نیست که آن زمان را بردارید این کائوچو تبدیل به یک مایع و سیلان بشود این نیست ممکن است در این ترکیباتی باشد که بشود اگر یکی از این ترکیبات را شما بگیرید این دیگر لیوان نخواهد بود این تبدیل به شیء دیگری خواهد شد ولی آیا در این لیوان هم زمان دخالت دارد مکان هم در آن هست یعنی یک وقتی که کارخانه دارد این لیوان را می‌سازد و می‌دهد بیرون یک جزءش فرض کنید که پلاستیک است یک جزء نمی‌دانم چیست یک جزءش از این اجزایی که این لیوان را تشکیل دادند یکی از آنها هم یک مقداری زمان در آن قاطی کرده است این مخلوط و معجون قاطی کرده یک مقداری هم مکان قاطی کرده منتهی چشم حلال زاده می‌بیند این زمان و مکان را افراد غیر چیز نمی‌توانند این را مشاهده کنند و تصور کنند به این کیفیت خب

این هم که نیست پس بنابراین این ادراک ما از چه چیزی نشأت می‌گیرد از یک طرف می‌بینیم یک دقیقه گذشت و این گذشت را علاوه بر این که می‌بینیم این واقعیت خارجی یک حرکت است این بوده و قابل انکار نیست آن واقعیت پشت پرده که عبارت است از گذشت از استمرار از ماضی آن واقعیت را پشت این عقربه مشاهده می‌کنید و این عقربه حکایت می‌کند از آن واقعیت پشت پرده می‌گویید من الان دارم می‌چرخم به سمت فرض بکنید که راست هم می‌چرخم فرقی نمی‌کند به سمت راست یا به سمت چپ بچرخم ما رفته بودیم یک جا اصفهان رفته بودیم دیدیم ساعتشان را برداشتند این طرفی کردند یعنی ساعت ۱۲ این طرف یک است گفته است این طرف یک است این طرف دو بعد روی هر کدام اسم یک امام گذاشتند نمی‌دانم امام از دست چپ و گفتم این چیست و اینها هر کسی می‌آید باید دو ساعت توضیح بدهید که نمی‌دانم این از چپ شروع می‌شود و به راست ختم می‌شود و نمی‌دانم فلان می‌شود گفتم برو بابا

درستش کن مثل آدمیزاد مثل این اسمهایی که درست کردند که آدم سرسام می‌گیرد که بفهمد این معنایش چیست این لغاطی که من درآوری که چرت و پرتی که برداشتند اول باید فکر کند کله‌اش دگنه می‌شود به قول این ترکها که مفهوم این چیز اصلا چه هست که اول برود لغتنامه را باز کند ببیند این معادل این چیست خوب حالا فهمیدی من یکدفعه همین دیروز پریروز بود آقا یکی از مقالات را دو خط که خواندم این مجله را پرتش کردم خورد به آن کتابخانه و گفتم اه صد سال نخواستم این عبارت را بخوانم آخر آدم بیکار باید بلند بشود بیاید برای این جور چیزها وقتش را تلف کند بدبخت تو کار نداری که بلند می‌شوی که وقت خودت و بقیه را صرف چه می‌کنی چه چرت و پرت‌هایی و یک نحوه چه کار کردن دکور دیگر همان کامپیوتر که عرض کردم حالا این کامپیوتر این درآمده است هر کسی یک کامپیوتری بغلش گذاشته یکی نمی‌دانم فرض بکنید که آن جوری یکی هم این جوری این هم شده این عبارت این جوری مسئله این جوری جلسه را برمی‌دارند

نشست می گذارند مگر ساختمان است که می گویند
نشست می کند نشست باباجان جلسه عین آدمها
جلسه علمی جلسه تحقیق جلسه فلان نمی دانم
نشست نشست اصلا مثل این که چهارزانو باید
مستقر بشود در زمین تا آن نشست محقق بشود این
ساعتی که الان دارد می آید ما به آن حرکتش نگاه
نمی کنیم بلکه به آن حقیقت پشت پرده که چه از
راست این عقربه بچرخد چه از چپ بچرخد به آن
نگاه می کنیم آن حرکت آن واقعیت پشت پرده که در
هر دو حال وجود دارد آن چیست آن که با عقربه
حرکت کردن از راست یا از چپ تفاوت نمی کند از
راست حرکت کردن فرق می کند تا از چپ از راست
حرکت کردن اول به این سمت می آید خوب داری
می بینی این تفاوت دارد با این از این طرف باشد
می آید از این طرف ولی آن واقعیت که در هر دو
یکسان است آن چیست آن که ما بر آن اساس مسائل
خودمان را مترتب می کنیم چیست چه چیزی را این
حرکت عقربه به ما می نمایاند چه چیزی را برای ما
ظاهر می کند و چه چیزی است که نیازی به حرکت

عقربه نداریم برای بروزش اگر ما در این جا ساعت هم نداشتیم وقتی که یک مدت صحبت می‌کنیم می‌گوییم آقا وقت نگذشته از کجا می‌گویید نه آقا چرا وقت گذشته زمان یک امر اعتباری است شما همین الان شروع کردید می‌گوییم این همه من صحبت کردم ساعت حالا جلویمان نیست ساعت خراب است ولی بالاخره این مدتی که این صحبت کردم این مدت این چیست این چه مسئله ای است که نیازی به ساعت ندارد درکش نیازی به عقربه ندارد درکش عقربه از این بگردد یا از آن طرف بگردد یکسان است تفاوتی نمی‌کند اصلا عقربه از شش بردارد بگردد آن واقعیتی که پشت این مسئله است آن چیست حالا معنای واقعیتی که عرض می‌کنم به معنای همان ادراک حسی است نه به معنای واقعیت در قبال تعینات خارجی که شما بگویید پس زمان را به ما نشان بده نه همان ادراک حسی است که انسان حس می‌کند یک مطلبی را ماوراء صحبت صحبت ها همه صحبت می‌شود هم در نوار صحبت می‌شود هم در نمیدانم چیزهای دیگر صحبت می‌شود این

صحبت ها همه ضبط می شود و همه گفته می شود و کسی که یک صحبتی را می شنود همراه با این صحبت زمان وجود ندارد همان طوری که عرض کردم در ماهیت این لیوان زمان نخواستند ولی این چه مطلبی است که وقتی شما یک صحبتی را می شنوید می گوید آوه چقدر طولش داد این آوه چقدر طولش داد چیست چیست این مسئله که غیر از صحبت است غیر از کلمات و مفاهیم است غیر از نشستن و گوش دادن است با حرکتان وجود دارد با نشستن در منزل وجود دارد با نشستن در ماشین و گوش دادن وجود دارد با تمام اینها این آوه چقدر صحبت می کند این وجود دارد در حالتی که وضعها مختلف و متفاوت می شود شما گاهی در حال حرکت هستید گاهی در حال جلوس هستید گاهی در حال خواب هستید در مستقیا هستید در همه اینها آن مسئله وجود دارد آن مطلب چیست این قضیه قضیه ای است که به او زمان گفته می شود خب این از کجا پیدا شده این زمان عبارت است از کیفیت نحوه بقاء شیء و امر عینی خارجی خود آن امر عینی و تعینی و خلق

خود او در ذاتش همان طوری که عرض کردیم زمان نیست در ذاتش مکان نیست هیچ در ذاتش چیز نیست فقط خود او است عبارت است فرض کنید یک شیء در خارج این کتاب این کاغذ است و نمی‌دانم پلاستیک و نایلون و مرکب و از این چیزهایی که این کتاب را درست کرده این عبارت است از همین خود این کتاب مفهوم و محتوایش هم مشخص است این یک مسئله است این کتاب وقتی که از چاپخانه خارج می‌شود همان لحظه اولی که تا قبل از این که خارج می‌شود ما هیچ حکمی بر آن نمی‌کنیم کاغذ است دسته کاغذ این‌ها همین طور کنار این جا هست هیچ حکمی نسبت به او نمی‌کنیم همین که اولین مرتبه دیدیم خارج شد صفحه بندی شد جلد هم برایش گذاشتند آمد بیرون یکدفعه یک احساسی در ما پیدا می‌شود آن هیچ با کتاب همراه نیست آن احساس در ما پیدا می‌شود چه ما باشیم چه نباشیم ببینید ما آن احساس را می‌کنیم ولی آن احساس قائم به ما نیست چه ما باشیم یا ما نباشیم همراه با وجود و حدوث این کتاب حدوث به معنای

ظهور خارجی همراه با این یک مسئله هم شروع
 می‌کند به کنتور انداختن یک دو سه چهار ما روی
 زمین باشیم یا نباشیم فرض کنید که یک کسی کلید
 کارخانه را می‌زند و بعد هم خودش به رحمت خدا
 می‌رود یک مرتبه می‌بینیم صد تا از این کتاب اسفار
 می‌آید بیرون و بعد هم خودش می‌میرد دیگر هیچ
 کس روی زمین نیست که این کتاب را بردارد این
 کارخانه هم خودش می‌آید اتوماتیک این صد تا
 کتاب را در کنار هم می‌چیند می‌دهد آن جا کسی به
 این دست نمی‌زند یک ساعت هم برمی‌دارند آن بالا
 می‌گذارند این شخص کلید را می‌زند و بعد هم فوت
 می‌کند الفاتحه دیگر کسی نیست یک مرتبه خدا بعد
 از یک مدت زنده می‌کند تا زنده می‌کند عجب من
 قبل از این که بمیرم این کلید را زده بودم قضیه
 اصحاب کهف را ندیدید قضیه عذیر پیامبر را **فَانظُرْ**
إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَ
لِنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ
نَكْسُوها لَحْمًا این درباره حضرت عذیر داریم که آنها

^۱ سوره بقره (۲) قسمتی از آیه ۲۵۹

چطور احساس داشتند یا مسئله اصحاب کهف خیلی عجیب است که آنها اصحاب کهف اتفاقاً احساسشان احساس زمانی نبوده ولی آن چیزی که در خارج بودند و بعد مشاهده کردند زمان را برای اینها مجسم کردند احساس اینها چه بود لبثنا یوماً او بعض یوم داریم دیگر درباره **قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ** آمدند این خورشید را نگاه کردند خب این خورشید که عوض نشده بود گرچه سیصد سال گذشته بود دیدند خورشید این جا بوده حالا رفته آن جا گفتند خواب چند ساعتی خسته بودیم خوابیدیم همین فقط احساس اینها در زمان پنج ساعت بود یعنی پنج ساعت را احساس کردند بعد وقتی که آن جناب میرزایشان آمد بیرون و رفت چیز بخورد دید ا بابا دیروز که آمدیم این جا درست بود این جا درخت نیست اینجا باغ بود الان باغ نیست ما همین دیروز آمدیم دیگر فرار کردیم آمدیم رفتیم در غار این شروع می کند نفس با قرائن و شواهد و مسائلی که می بیند شروع می کند هی این واقعیت را

۲۱- سوره الکهف (۱۸) قسمتی از آیه ۱۹

درک کردن این زمان را درک کردن این بقاء را احساس کردن اول خیال می کند این بقاء پنج ساعت بوده با دید پنج ساعت می آید از غار می آید پایین بعد می بیند این دیدگاهش با مشاهدهش جور در نمی آید دیروز این جا درخت بود الان نیست دیروز این جا باغ بود الان باغ بود این جا قبرستان است من قبری ندیدم این جا سنگ قبر را نگاه می کند می بیند که سنگ قبر تاریخ آن سیصد سال پیش است دویست سال پیش است همچنین چیزی ما ندیدیم هی شروع می کند با پدیده جدید خودش را وفق دادن با اطلاعاتی که جدید است می رود به آدمها نگاه می کند می بیند لباسها نمی خورد به این لباسهایی که دیروز فرار کردیم از آنها آمدیم قیافه ها یک قیافه های دیگر است خلاصه کار به جاهای دیگر می رسد کم کم کم می فهمد قضیه چیست حالا برمی گردد به آنها هر چه به آنها می گوید برو بابا به سرت زده آنها نمی توانند باور کنند آنها خودشان هم مجبورند بقیه بیایند

پایین و با آن واقعیت خودشان تطبیق بدهند

و به برسند به زمان واقعی زمان اعتباری برای آنها پنج

ساعت بود ولی زمان واقعی چقدر بود سیصد سال بود به این سیصد سال برسد این سیصد سال را در خودشان هضم کنند آیا این سیصد سال بوده است و اینها اطلاع نداشتند یا نبوده اگر نبوده چطور اینها بعد این واقعیت را در خودشان احساس می کردند چطور می شد یک همچنین مسئله ای احساس بشود پس بوده پس کاری به انسان ندارد مسئله زمان ببینید ما از این جا داریم با افرادی که مسئله را با انسان چیز می دادند فاصله می گیریم که مسئله را یک امر اعتباری می دانند که قائم به ادراک شخص است هیچ ارتباطی با این انسان ندارد این مسئله زمان ندارد چون این پنج ساعت فرض کرده در حالتی که در خارج سیصد سال گذشته این خبر نداشته خبر نداره که نداره به خارج کاری ندارد این حرکتی برای این شخص پیدا می شود هی او را نزدیک می کند به واقعیت همان طوری که این عقربه ساعت ما را به آن واقعیت نزدیک می کند حالا این واقعیت خارجی چیست آیا این واقعیت خارجی به واسطه خورشید بوده یعنی خورشید چون آمده و هی آمده و هی رفته

این واقعیت خارجی را درست کرده یا نه اگر خورشید هم در یک جا ساکن بود زمان نبود یعنی این سیصد سال احساس نمی‌شد خب فقط مسئله خورشید که نیست سبز شدن درختان است خشک شدن درختان است میوه دادن است از بین رفتن است دوباره سبزی درآمدن است عوض شدن چهره‌های انسانها و حیوانات است اینها همه مسائلی است که این مسائل یکی پس از دیگری می‌آید و هیچ ارتباطی هم به خورشید ندارد حالا در کراتی که خورشید نیست زمان نیست در آن جا زمانی اصلا وجود ندارد شما اگر رفتید یک کره‌ای یک روزی آمد و که علم و صنعت آمد انسان را برداشت برد فرض کنید که در یک کره‌ای که در آن کره خورشید وجود ندارد و در خارج از منظومه شمسی و اینها قرار دارد خورشید هم خودش مثل بقیه یک ستاره بود مثل ستاره‌هایی که هستند و در آن جا هیچ تغییری شما احساس نمی‌کردید حالت شما در یک همچنین جا از وقتی که وارد می‌شوید با آن سفینه تا وقتی که یک مدت می‌گذرد یکسان است می‌گویید خسته شدم چقدر

این جا ماندیم برگردیم دیگر در حالی که نه خورشیدی هست نه ساعتی هست که به شما نشان بدهد و نه گردشی هست به واسطه آن گردش آن احساسی که شما دارید که در آن احساس می‌گویید بس است دیگر آمدیم این جا را دیدیم حالا برگردیم آن بس است دیگر از کجا نشأت می‌گیرد از استمرار اعیان ثابت و استمرار تعین این خودش مولد زمان است و کاری به آن مسائل خ ارجی ندارد کاری به خورشید ندارد کاری به این چیزها ندارد به این مسائل کاری ندارد این نفس الاستمرار نفس البقاء

تلمیذ: برای ذات حق هم می‌شود این زمان را

ثابت کرد

استاد: برای ذات حق خب باشد

تلمیذ: یعنی خدا هم زمان است

استاد: خود زمان زمان دهری است دیگر اول

ندارد ولی زمان مترتب بر این است که اول باشد و

تلمیذ: یعنی خداوند هم برای خودش یک

نوع احساس گذشت می‌کند

استاد: نه چون او اول ندارد لذا احساس

گذشت هم نمی‌کند ببینید ما اول فرض کردیم شما این که در این جا هستید صبح که از خواب بلند می‌شوید اول شما کی است وقت انتباه شماقت خواب نیست وقت انتباه شما یکدفعه یک اولی احساس می‌کنید گرچه قبلا بودید در بستر زمان ولی این بقاء را آن بقایی که نبوده و بعد بوده را اسمش را می‌گذارید زمان خب خدا کی این طور بوده اولی ندارد لذا در آن جا ثابتات است این که می‌گوییم در آن جا زمان نیست برای همین است برای زمان اولی فرض می‌شود الان من این کتابی را که الان به این کیفیت بود من این کتاب را باز کردم این که باز کردم کنتور شروع شد به انداختن یک دو سه چهار الان این کتاب را می‌بندم وقتی که کتاب بسته شد این کنتور بست یعنی فاصله بین باز شدن و فاصله بین بسته شدن را این ضبط می‌کند اسم این را می‌گذارند زمان حالا اگر از این اول اول اصلا اولی نبوده که این کتاب باز بشود همیشه این کتاب همین طور این بسته بوده شما کی می‌توانید برای باز شدن این وقتی را تعیین کنید این می‌شود ثابت این جا است که مسئله

بین مجردات و بین غیرمجردات خودش را نشان می‌دهد یعنی بین مدئات و مبتدئات و عالم شهادت بین عالم غیب و بین عالم ظهور اینها خودشان را می‌آیند از حیث زمان نشان می‌دهند شما نمی‌توانید یک وقتی را برای خلق جبرائیل تعیین کنید که در یک وقت مثلا ملائکه خلق شدند عالم نفوس خلق شدند عالم عقول خلق شدند از آن وقت شروع شد به این حرکت چون در هر نقطه‌ای که شما دست بگذارید از این می‌بینید قبلش بوده قبل از این همین طور به همین کیفیت بوده ولی در مورد این اشیاء خارجی و متکونات خارجی نه این شخصی که الان بیست سالش است با یک قامت ۱۸۰ این قبلا فرض کنید که ده سال پیش این ده سالش بود با یک قامت فرض بکنید که یک متری و ۱۲۰ سانتی این را می‌بینید دیگر این دیگر زمان نیست که بخواهید چیز کنید این این مقدار بود الان تبدیل به این مقدار شد بدن کوچک بود و چند کیلو بود یک سال چقدر بود و بعد اصلا می‌رود فرض کنید که در این دنیا نبود وجودش در این دنیا نبود از نظر ظاهر این که ما

می‌گوییم از نظر ظاهر نبود یعنی شما با همین دید و
بصر نمی‌توانید در آن وقتی که این طفل از شکم مادر
متولد شده نمی‌توانید در همان لحظه بیست سالگی
او را ببینید این می‌شود منظور زمان الان شما روز اول
او را می‌بینید روز دوم که شد روز دوم او را می‌بینید
روز سوم که شد لذا می‌گویید زمان در متکونات
خارجی هست این بقاء را شما در این جا احساس
می‌کنید نه در ثابتات در ثابتات اصلاً بقا را احساس
نمی‌کنید چون ثبوت است گذشت را احساس
نمی‌کنید چون گذشت در جایی است که ابتدایی
باشد و وقتی از اول ابتدا نبوده شما چه گذشتی را
احساس می‌کنید چه چیزی را احساس می‌کنید ما که
الان تاریکی و سیاهی و سفیدی را احساس می‌کنیم
به خاطر چیست به خاطر این که مفاهیم و صور
متضاده خارجی را ما احساس می‌کنیم می‌گوییم الان
رنگ این سنگ سفید است و سیاه نیست اگر ما از آن
اول که متولد می‌شویم ما را بگذارند در یک اتاق تمام
این اتاق سنگ سفید است تمامش سنگ سفید است
و همین طور در این فضا ما بیاییم بالا فرض کنید که

غذایی که به ما می دهند می رویم بالا رشد که می کنیم
لباسی که حتی مادر فرض کنید که می پوشد لباس
قرمز لباس سفید سیاه زرد و اینها را ما نبینیم از آن
اول بچه یا یک مطلب دیگر یک عینکی از آن اول به
چشم این بچه بزنند بچه بیچاره از آن اول شستشوی
مغزی که می خواهند بدهند همین است از اول به
چشم آدم یک عینک می گذارند همه اشیاء و پدیده
ها را انسان یکسویه می بیند و دیگر مخالفی برایش
فرض نمی کند و احتمال خطا را انسان نمی دهد همه
چیز را همه جهت می بیند در یک راستا می بیند و همه
حسن را متمرکز می کند در یک نقطه از آن اول یک
عینکی چشم این بچه بگذارند مادر که می آید شیرش
می دهد سفید می بیند درو دیوار را سفید می بیند
می آورند در ایوان می گذارند درختها سفید می بیند
هر چیزی در این عالم هست سفید ببینید این بشود
بیست سال حالا که شد بیست سال این چه
مفهومی از سیاهی دارد هیچی اصلا می داند سیاهی
هم وجود دارد اصلا می فهمد قرمزی هم وجود دارد
هر چیز به او بگویند بابا این همه الوان می گوید کو

الوان اصلا الوان یعنی چه این که حتی به او بگویند
الوان هم نمی فهمد لون هم نمی فهمد چون تشخیص
لون در جایی است که این ظهور بتواند به اشکال
مختلف دربیاید این حتی دستش هم خراش هم باز
خون هم که بیاید سفید می بینید این چطور می تواند
لونیت اشیاء خارجی را تشخیص بدهد فقط در یک
فضای بسته بیاضیت این به نحوی در آن فضا این
اتحاد پیدا می کند و ثبت می شود و حکّ می شود که
غیر از بیاضیت و جسمیت یعنی جسم را خب
احساس می کند که جسم است دست می زند این را
که جسم است غیر از آن بیاضیت اصلا لون را
نمی فهمد رنگ را نمی فهمد اصلا نمی فهمد که در
دنیا رنگی هست ولو سفید حتی سفید بودن را هم
نمی فهمد چون فقط ذهنش به یک مسئله این رشد
پیدا کرده و عادت کرده باید مخالف باشد آن ذات
احدیتی که ابتدا ندارد چگونه استمرار را در وجود
خودش حس کند چه جوری می تواند حس کند
چگونه می تواند گذشت را حس کند چگونه می تواند
مضی را حس کند چگونه می تواند حوصله ام سر

رفت را حس کند چگونه می تواند یک مقدار مسافتی را که از جایی به جای دیگر انتقال پیدا کرده حس کند تمام اینها چیست مترتب بر متکونات خارجی است پس در ذات احدیت همان طوری که خود ذات احدیت خود او دارای ثبات ذاتی است و زمان در او راه ندارد انتقاش صور اعیان خارجی مثل صورت این مجلس در ذات احدیت او هم مسبوق به زمان نیست یعنی وقتی که می گوئیم در علم عنائی حق این اشیاء وجود دارند در آن علم عنائی من این مسئله را در کیفیت علم عنائی اگر نمی دانم رفقا دیده باشند در این سه مقدمه بر علم در کتاب افق وحی توضیح داده ام و در آن جا گفتم که چطور چه اشتباه مهمی این عرض می شود که افرادی که معتقد به این مطالب شدند برای ایشان پیدا شده ما که وقتی این مطالب را می خواهیم بخوانیم در آن جا گفتم ما باید از صفحه اول شروع کنیم به صفحه آخر این کتاب باید برسیم تا صفحه اول را نخوانیم نمی توانیم او را متوجه بشویم ولی برای کسی که این کتاب را تألیف کرده آیا برای او هم صفحه اول و آخر دارد نه دیگر همه

کتاب به صورت یک واحد مجموعی در سینه‌اش
است آن نسبت به همه کتاب در آن واحد اشراف
دارد نه این که دیگر صفحه اول مقدم بر صفحه دوم
برای این که بخواهد کتاب را مرور کند بگوید صبر
کن من صفحه‌ها را ورق بزنم صفحه یک دو نه
نیست بروم صفحه سیزده چهارده پانزده نه این جا
هم نیست هفده هجده بگویم بابا چه خبر است که
باید صبر کنیم بابا هشتصد صفحه کتاب است صبر
کن نیم ساعتی یکی یکی تورق کنم نه تا می‌گویند
این شعر را در این جا کتاب آوردی بله آوردم صفحه
۴۳۵ این که می‌گوید صفحه ۴۳۵ چرا این طوری
است چون تمام مطالب کتاب به نحو دفعة واحده
الان در نفسش است ولی برای شما بگویند که این
شعر می‌گوید که من این کتاب را نخواندم باید از اول
بسم الله شروع کنی صفحه اول لعل در صفحه دوم
باشد و شمارد کرده باشید اول دوم سوم چهارم این
همان چیزی است که اینها نفهمیدند که قرآن بر
پیغمبر دفعتا نازل شد یا تدریجی این است سرش نه
آن که چرت و پرت‌هایی که برداشتند گفتند پس در

علم عنائی حق زمان راه ندارد وجود اشیاء و تعیین خارجی اشیاء این مربوط به زمان است البته نسبت به این قضیه ما حرف داریم حالا فعلا به حکم اللهم بیر بیر یک استادی داشتیم می گفت صبر کنید صبر کنید این اللهم بیر بیر فعلا ما به اولین مرتبه می رسیم نسبت به حقایق خارجی کاری نداریم دست نمی زنیم این بماند بحثش برای فردا نسبت به صور علمیه در صور علمیه زمان در علم عنائی حق راه ندارد یعنی از زمانی که این زمان گفتند غلط است از هر موقعیتی که ذات احدیت در آن موقعیت حضور داشته و حی بوده و وجود داشته است در همان موقعیت صورت این مجلس هم وجود داشته این طور نبوده که در یک دهری وعائی شما فرض کنید که ذات احدیت بوده و خالی و عاری از صور اعیان خارجی این طور نبوده در هر موقعیت و در هر وضعیتی که ذات اقدس حق در آن وضعیت وجود داشته حضور و حی بوده حیات داشته در همان موقع نه به آن به اصطلاح صور نوریه الهیه افلاطونیه نه همین صورت خارجی همین صورت خارجی جزئی

تلمیذ: پس ما یک عالم ثابت داریم

استاد: بیر بیر بابا این بیر بیر برای همین

می گویم بله حالا می رسیم به این که ما اصلا زمان

نداریم ولی یواش یواش صبر کنید به این جا

می رسیم فعلا این مقدار زمان را احساس بکنید که

یک واقعیت هست تا این را چگونه مطرح کردنش

کار داریم تا به آن جا بخواهیم برسیم فعلا آن را

می توانیم روی آن دست بگذاریم و نسبت به او ..

حالا به اعیان خارجیه کار نداریم به صور اعیان

خارجی کار داریم به آن صور چرا به نحو مثل

افلاطونی باشد که صور نوری الهی باشد یا به

صورت جزئی باشد یعنی همین مجلس همین افراد

همین کیفیت هیئت به اصطلاح

تلمیذ: چرا اینجا احساس صورت است چرا

خود همین واقعیت مادی آنجا نبوده

استاد: خب نبوده دیگر

تلمیذ: نبوده در ذات

استاد: این اعیان خارجی که نبوده عرض

کردم از دیدگاه ما این جلسه ای که در امروز روز سه

شنبه ساعت یک ربع به ۹ دوباره به درس دوم
نرسیدیم البته دیرشدنش تقصیر ما بود تقصیر این
آقای چیز نیاندازید بیچاره ما دیر کردیم و این قدر
طول کشید و این آقا هم لابد صبحانه کله پاچه
خورده چانه‌اش نمی‌ایستد از این نمی‌رود سراغ
بحث دوم من نخوردم کله پاچه ولی برای ما ضرر
دارد البته گاهی عیب ندارد اگر کسی دعوت کند
می‌خوریم البته استثناء دارد این مسئله به خود این
صورت جزئیة برمی‌گردد این صورت جزئیة که الان
ما داریم دیروز بوده یا نبوده؟ نبوده در اعیان خارجی
نبوده بحث ما در اعیان خارجی است بحث ما در
زمان است بحث ما در ماه فرض بکنید که جمادی
الاولای سنه ۱۴۳۱ است بحث ما در یک همچین
وضعیت است خب این نبوده مثل بچه‌ای که فرض
کنید که به دنیا می‌آید شما آیا بیست سالگی این را
می‌بینید لعل این که پنج سالگی این بمیرد

تلمیذ: در علم عنائی است نه در خارج ما

می‌خواهیم بگوییم این در خارج علم عنایی بوده

استاد: خارج این وقتی خارج متکوّن است

این خارج که به اصطلاح ماده است چطور این ماده را فرض بکنید که در آن علم عنائی که جنبه علمیت دارد در آن جا ملاحظه می کنید در آن جا جنبه علمی است عینی نیست

تلمیذ: یعنی در

استاد: بله کل یوم هو فی شأن

تلمیذ: در عالم ثابت کل یوم هو فی شأن

نیست که

استاد: در آن عالم ثابتات صور است بله یعنی

آن علت العلل برای این تکون در آن جا است قبول

داریم ولی آن علت العلل تغییر پیدا نمی کند یعنی این

طور نیست در آن که حیثیت علیه یک روز باشد و

یک روز نباشد اگر نباشد چه می شود؟ پس ذات

نسبت به صورت ثانیه قبل از صورت اول جهل دارد

شما باید در علم عنائی حق حقیقت صوریه جوری

نقش ببندید برایش که آن در هر حالی هیچ گونه

تغییر و تحولی در آن جا وجود نداشته باشد در

حالتی که شما در این جا تغییر و تحول می بینید تغییر

و تحول ناشی از علت است علت باید تغییر بکند تا

این که معلوم تغییر کند تغییر علت در علم عنائی حق
مترتب بر استعداد فعلیت است فعلیت قبل از
استعداد مقام جهل ذات نسبت به صورت است اینها
را چه می گوید

تلمیذ: نه این مال اینجاست ما تغییر می بینیم

استاد: ا

تلمیذ:

استاد: حالا آنهایی که فرمودیم باز هم

بگذارید بله می فرماییم ولی الان امروز این طور

بگذارید بفرماییم آن وقت حالا فردا این را به

اصطلاح یک مقداری عمیقترش می کنیم این که الان

ما در آن می توانیم ثابت بمانیم این است همان طوری

که ذات اقدس اله حق غنی بالذات است همان

طوری که در ذات اقدس حق جهل راه ندارد همان

طوری که در ذات اقدس حق ابهام راه ندارد همان

طوری که در ذات اقدس حق فعلیت محضه است و

محوست در فعلیت است پس بنابراین مستحیل

است و ممتنع است تصور برهه‌ای از برهه‌ها و دهری

از دهرها و موضعی از مواضعی که ذات حق وجود

حی قائم و علیم در آن موضع و در آن موقعیت داشته باشد و عاری باشد از همین صور خارجیہ یک همچنین فردی مستحیل است پس بنابراین صورت علمیه تمام اشیاء خارجی در ذات حق به بقاء ذات وجود دارد به بقاء ذات یعنی چه یعنی تا وقتی کہ شما ذات را تصور می کنید کہ بقاء داشته وجود داشته وجود خارجی داشته این صور علمیه در ذات آن وجود داشته وجود خارجی داشته نمی توانید یک برهه ای را تصور کنید کہ در آن برهه ذات حق بوده و صور علمی نبوده بعد از آن برهه شروع کرده به ایجاد صور علمیه حالا ما کاری به اعیان خارجی نداریم در آن مرحله کہ ذات بوده و صور علمیه نبوده در همان مرحله اثبات جهل برای ذات شده است

تلمیذ: یعنی خلقت نداریم تنزل صور است

فقط

استاد: احسنت

تلمیذ: یعنی صور علمیه متنزل می شود و این

وجودات خارجی در او است

استاد: بله بله بله

تلمیذ: ربط عالم ثابت

استاد: بله ثابت و قدیم هم به همین است

تلمیذ: چطور می شود آن بالا در این پایین ...

استاد: ان شاء الله دیگر این را می گذاریم برای

فرصت و وقت دیگر چشم در خدمتیم ولی خب این

مقدار را دیگر ما به این مسئله فعلا رسیدیم که تمام

صور علمیه که جنبه علی دارند چون اینها جنبه علی

دارند نسبت به تحقق اشیاء چون یکی از علل اربعه

خود همان علت صوری است علت صوری است

یکی از علل برای تحقق اشیاء است و این علت

صوری باید وجود خارجی داشته باشد این وجود

خارجی باید روی کاغذ باشد وقتی که معمار

می خواهد یک بنایی را بسازد همین طوری نمی تواند

آجر بچیند بعد به عمله بگوید خب آن جا را هم

بچین نه باید کاغذ داشته باشد این جا ستون باشد این

جا فرض کنید که دیوار چند سانتی باشد این جا طبقه

باشد طبق آن این علت صوری یا این که علت

صوری این متصل با نفس بشود به هر حال ما بدی

از تحقق علت صوری نداریم این علت صوری اشیاء

که از او تعبیر می‌شود به علم عنائی حق بقایش به بقای آن وجود و احدیت الذات بوده است یعنی از زمانی که ذات اقدس حق وجود خارجی داشته است اگر چه این زمان گفتم غلط است یعنی در برهه‌ای که ذات وجود خارجی داشته است این صور اعیان خارجی همراه با ذات وجود خارجی داشته این مربوط به خود صور خارجی حالا بیاییم ببینیم که این خود این اعیان خارجی از نقطه نظر زمان چه حکمی بر آنها می‌شود و چه نحوه ارتباطی بین این وجود حادث ذاتی و بین آن قدم ذاتی ما می‌توانیم این را برقرار کنیم به قدم ذاتی نه به صور علمیه منظور از قدم ذاتی در این جا نه قدم ذاتی استقلالی مثل ذات حق قدم ذاتی در تعبیری که فلاسفه می‌آورند به عنوان قدم زمانی یعنی مافوق زمان و معلول ذات این دو جنبه که تعبیر به قدم زمانی می‌شود حالا فرض کنید که قدم ذاتی هم شما گفتید یعنی ذاتش قدیم است یعنی نفس تحقق خارجیش قدیم است منتهی قدمش این معلول قدم ذات است آن هم خیلی همچنین در این جا مشکلی به هم

نمی‌زند ولی منظور در این جا این است که بین قدم زمانی و حدوث زمانی حالا در اصطلاح اینها که خیلی گیج نشویم بین قدم زمانی که صور علمیه باشد و بین حدوث زمانی که اشیاء خارجی باشد حالا این را چگونه بیاییم با هم دیگر ارتباط برقرار کنیم.

تلمیذ: دیگر برای خود علم عنایی حق شما قائل به عالم مثال و ملکوت و اینها هستید چون صورت ... پس خداوند هم ذهن دارد تصور می‌کند و قوه خیال دارد

استاد: خب اینها تمامش وجود خارجی دارد حالا ما کاری به ذهن و قوه خیال نداریم تنزل همان صورت علمیه به صورت خیال است نه این که خدا خیال دارد تنزل آن صورت علمیه و ظهور آن صورت علمیه به صورت عواملی است که یکی از آن عوامل عالم خیال است یکیش عالم معنا است یکیش عالم تغییر معانی و مفاهیم است یکی از آنها هم عالم شهادت و این چیزها

تلمیذ: کلمه خلق مجاز می‌شود دیگر در تنزل

استاد: بله معنای خلق به معنای ابراز و اظهار
است نه معنای از سبقت عدم به وجود آوردن مسبوق
به یک عدم خارجی بله

تلمیذ: بعد منافاتی با این ندارد که خود ما
علت مادی آن علت صوری از علم عنائی حق است
ولی علت مادی آن خود بشر باشد که جبر پیش
می آید وقتی علت صوری در علم عنائی حق وجود
دارد

استاد: نه نه آن بحث جبر و اینها را مطرح
نکنید ما ان شاء الله در توضیح اگر رسیدیم حالا
نمی دانم فردا بتوانم از عهده این قضیه بتوانم بر پیام
در توضیح کیفیت نزول آن علم عنائی بحث وقتی که
رسید به آخر اصلاً مسئله جبر در کل نخواهد بود من
یک چیزی یعنی شما الان نمی توانید انفصالی قائل
بشوید بین اراده حق و بین تکون خارجی می توانید
بگویید این انفصال موجب جبر است یا نه یک
وحدت خارجی وجود دارد که آن وحدت خارجی
دو صورت مبدأی و صورت معلولی به خود می گیرد
جبری نیست.

این قضیه‌ای که داریم مطرح می‌کنیم
مشکلترین مسئله فلسفی است از این مسئله ما
مشکلتر در فلسفه نداریم این کیفیت ربط حادث و
قدیم لذا قدم به قدم ما باید بیاییم جلو اگر یک وقت
یکی از این قدمها را بگذاریم بعد دوباره اشکالاتی
پیدا خواهد شد ولی قدم به قدم بیاییم جلو چرا اینها
کم کم یکی یکی هر کدام از این مسائل در مواضع
خودش قرار می‌گیرد ان شاء الله مسئله‌ای هم نیست.
تلمیذ: این شعر حافظ پیش از این ... چطور

از این ..

استاد:

بودم آن روز من از طائفه درد کشان *** که نه از

تاک نشان بود و نه از تاک نشان